

دکته‌ها

سرگذشت‌های خواندنی



سید جواد حسینی

۱. احترام استاد

یکی از نزدیکان امام خمینی علیه السلام می‌گوید: «امام علیه السلام وقتی پس از دوران طولانی دوری از وطن به قم آمدند، به قبرستان شیخان رفتند و بر سر قبر مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی علیه السلام حاضر شدند و در کنار آن نشستند. آن‌گاه به نشانه تواضع [و احترام به استاد] یک طرف عمامه خویش را باز کردند و با آنکه همیشه دستمال همراه داشتند، با گوشه عمامه خود غبار سنگ قبر استاد را زدودند و سپس به قرائت فاتحه و تلاوت قرآن پرداختند.»^۱

۲. یک شغل داشتم

مرحوم آیه الله بروجردی به طلبه‌ها فرمودند: «من از اول تحصیل یک شغل داشتم و آن تحصیل بود تا به اینجا رسیدم؛ اما شما چندین شغل دارید که یکی از آنها تحصیل است و همه کارها را هم بر تحصیل مقدم می‌دارید. با این حال به کجا خواهید رسید؟!»

آیه الله اراکی گوید: «آیه الله شیخ

۱. آن سفر کرده، جنگ ادبی...، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۴۰؛ اخلاق (۱) مرکز تدوین و نشر متون درسی، نشر دانش حوزه، ۱۳۸۶، ص ۱۴۳.

باشد. و امروز یک عید دیگری است که در آن تنها آرزوی من داشتن دو پوست گوسفند است که یکی را فرش و دیگری را لحاف خود کنم. محمد می گوید: من ۵۰۰ درهم به او دادم و او از این عطای ناچیز من فوق العاده خوشحال شد.^۲

۴. قارس دستت به خود، شو

کارگر

علاّمه محمدتقی جعفری در مورد استادش، عارف بزرگ شیخ مرتضی طالقانی، می گوید: «در حوزه نجف حدود یک سال و نیم از محضر وی استفاده کردم. دو روز به مسافرت ابدی اش مانده بود. مثل هر روز به محضرش شتافتم. فرمود: برای چه آمدی آقا؟

عرض کردم: آمده ام که درس بفرمایید. فرمود: آقا جان! درس تمام شد، برخیز و برو. چون دو روز به ماه

عبدالکریم حائری رحمته الله علیه می فرمود: «طلبه باید «اعمی مسلک» و «بی قید و ساده» باشد. اگر بخواهد بشرط شیء و اخص باشد و بگوید حتماً باید غذایم، لباسم، منزلم آن چنان باشد، کارش لنگ است. باید اعمی باشد، هر پیشامدی که شد، نباید درسش را رها کند.» خود حاج شیخ هم اعمی مسلک بود. تنها پیشامدها و ناملازمات دینی به او صدمه می زد.^۱

۳. چرخ بازیگر

محمد بن عبد الرحمان هاشمی می گوید: روز عید قربان نزد مادرم رفتم. دیدم زنی پیر با لباسهای مدرس، نزد او نشسته است و با وی صحبت می کند. مادرم گفت: این زن را می شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این زن «عباده» مادر جعفر برمکی است. از او پرسیدم: ای مادر! از شگفتیهای دنیا چه دیده ای؟ گفتم: ای پسر جان! روز عیدی مثل امروز بر من گذشت، در حالی که ۴۰۰ کنیز در خدمت من ایستاده بودند و من می گفتم: پسر جعفر، در ادای حق من کوتاهی کرده، باید کنیزان و خدمتکاران من بیشتر

۱. اخلاق (۱)، ص ۱۳۴؛ شرح احوال آیه الله العظمی اراکی، رضا استادی، انجمن علمی و هنری استان مرکزی، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۹۶.

۲. منتخب التواریخ، شیخ هاشم خراسانی، ص ۵۳۷؛ به نقل از: مجله مکاتبه و اندیشه، شماره ۲۸، ۱۳۸۶، ص ۱۵۸.

عصر، با شاگرد خود حساب جوالهای خویش می‌کرد و یکی از آنها در آن میان ناپدید بود. زمانی که به نماز مشغول شد، ناگهان به خاطرش آمد که آن جوال را به چه کسی داده است. پس از اتمام نماز، شاگرد خود را از وضع جوال گم شده آگاه ساخت. شاگرد گفت: ای استاد! نماز می‌گذاری یا پی جوال می‌گشتی؟ استاد از سخن شاگرد به خود آمد و دست از دنیا کشید و به تهذیب خویش همت گماشت تا آنکه آخر الامر در زمره اولیاء الله درآمد و به آن پایه رفیع نائل گردید.^۲



محرم مانده بود، عرض کردم: آقا! هنوز دو روز به محرم مانده است. فرمود: آقا جان به شما می‌گویم درس تمام شد، من مسافرم. «خر طالقان رفته پالانش مانده، روح رفته جسدش مانده.» این جمله را به پایان رساند و بعد کلمه «لا اله الا الله» را تکرار کرد و اشک از چشمانش سرازیر شد.

در این هنگام متوجه شدم شیخ از سفر ابدی خویش خبر می‌دهد. و این در حالی بود که هیچ‌گونه نشانی از کسالت و ناخوشی نداشت.

عرض کردم: آقا! حالا یک چیزی بفرمایید تا مرخص شوم. فرمود: آقا! فهمیدی؟ متوجه شدی؟ بشنو:

تارسد دستت به خود، شوکارگر

چون فتی از کار، خواهی زد به سر
فردای آن روز در مدرسه صدر
اصفهانی بودم. خبر آمد که شیخ مرتضی طالقانی به ابدیت پیوست.^۱

۵. نماز می‌گزاردی یا به

دنبال جوال بودی؟

در احوال شیخ ابو العباس جوالیقی چنین نوشته‌اند: «وی در آغاز مردی جوال باف بود. روزی وقت

۱. مجله مکاتبه و اندیشه، ص ۱۵۸؛ نشریه آئینه، دفتر نوزدهم، بهار ۸۶، ص ۵۵.
۲. نشان از بی‌نشانها، ص ۳۹۶.